

بررسی جایگاه و شخصیت زنان در منظومه کوراوغلو (ص ۱۲۱-۱۳۸)

محمدحسین نیکداراصل (نویسنده مسئول)^۱، فرود عبدالمهی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۲/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۹/۲۴

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

برخلاف اغلب متون سنتی که زنان در آن‌ها جایگاه چندان برجسته‌ای ندارند و گاهی از آن‌ها با ویژگی‌های منفی یاد می‌شود؛ سیمای غرورآفرین، زیبا و وجه مثبتی از زنان در منظومه کوراوغلو نمود دارد. داستان کوراوغلو آکنده از زنانی است که زندگی آسوده و مجلل را کنار گذاشته و راهی دشوار برای رسیدن به آزادی و عدالت در پیش می‌گیرند. زنان در داستان کوراوغلو، حضوری اثرگذار و سازنده دارند و دارای ویژگی‌های خردورزی، نفوذ کلام، کارگشا در امور حیاتی، رفتار سنجیده و عشقی مقدس و پاک هستند. زنانی که منفعل نیستند و با اقدامات خود سبب پایداری سرزمین و خاندان خود می‌شوند. آن‌ها شریک زندگی خودشان را با عشق و دیدن درایت طرف مقابل برمی‌گزینند و تن به ازدواجی بدون شناخت نمی‌دهند و برای ایشان تمام رسوم پیش از ازدواج، نظیر عقد، جشن عروسی و غیره نیز رعایت می‌شود. به طور کلی، شخصیت زنان در این منظومه را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ گروه نخست شخصیت‌هایی با نقش اصلی و پررنگ، برجسته و سازنده‌اند و گروه دوم شخصیت‌هایی با نقش فرعی و کم‌رنگ و تحت تأثیر دیگر اشخاص مهم داستانند. این پژوهش بر اساس تحلیل کیفی محتوا به بررسی جایگاه و شخصیت زنان در منظومه کوراوغلو به شیوه اسنادی می‌پردازد.

کلمات کلیدی: جایگاه زنان، منظومه کوراوغلو، دلاوری، عشق، شخصیت.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

E-mail : mohammadnikdar@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

E-mail: foroudabdolahi77@gmail.com



۱. مقدمه

داستان کوراولو از آثار گران ارج و پربهای ادبیات شفاهی و فولکلور مردمان ترک‌نژاد است. صمد بهرنگی در کتاب مجموعه مقالات، داستان کوراولو را از گونه داستان‌های حماسی آمیخته با عشق‌های پهلوانی و دلیری‌ها و کارزار با پادشاهان و خان‌ها و فتودال‌ها و از منابع مورد استفاده عاشیق‌ها می‌داند (نک. بهرنگی، ۱۳۴۸: ۱۵۳-۱۵۰). زنان در ادبیات کهن فارسی، جلوه و تصاویری گوناگون دارند؛ زنان باهوش و باتدبیر، زنان وسوسه‌کننده و برانگیزاننده و زنانی که عشق و آرامش را در مردان به وجود می‌آورند و گاه آن‌ها را ریشخند می‌کنند و گاه صورت آرمانی دارند و پاره‌ای اوقات، با عظمت، سرزمینی را اداره می‌کنند. در مورد جایگاه زن در داستان‌ها و منظومه‌های حوزه آذربایجان نیز پژوهش‌هایی انجام شده است که نشان از شخصیت فعال و تأثیرگذار بانوان دارد. «کوراولو قهرمانی است برخاسته از میان مردم و عاشیقی است ترنم‌کننده دلاوری و جوانمردی و نجات‌بخش مردم» (رئیس‌نیا، ۱۳۶۸: ۱۰۲).

زنان در داستان‌های حماسی، هم‌دوش مردان در میدان جنگ می‌جنگند و در داستان‌های حماسی - عشقی ضمن آنکه دل به مهر و محبت بسته‌اند از هنر شمشیر نیز بهره‌ای دارند. (نک. کریمی، ۱۳۸۱: ۶۶) در داستان‌های حماسی - عشقی قهرمان داستان برای رسیدن به معشوق خویش از یک‌سو شمشیر می‌کشد و با دشمنان مبارزه می‌کند و از سوی دیگر از هنر عاشقی ساز و سخن بهره می‌گیرد (همان: ۶۷). زنان در منظومه کوراولو جایگاه ویژه‌ای دارند و هر یک با خرد و دانش خویش، دلاوری‌ها و شجاعت، عشقی پاک و مقدس، یاور مردان بوده، سبب پیشبرد اهداف همسران و پدران خود و گاهی حتی نجات سرزمین خود می‌شوند.

در این مقاله کوشش بر این است جایگاه زنان در منظومه کوراولو تحلیل شود و شخصیت بانوان این منظومه حماسی بررسی شود. برای این کار ابتدا نام تمام بانوان از منظومه کوراولو استخراج و سپس تک‌تک بانوان و شخصیت آن‌ها بررسی شده است. در این داستان، بانوان زیادی نقش‌آفرینی کرده‌اند؛ نگار (همسر با وفای کوراولو)، تتلی خانم (همسر دمیرچی اوغلو)، مرجان خانم (همسر کانکان اوغلو و خواهر پاشا) و زنان دیگری که از ظلم و ستم حاکمان، خان‌ها و پاشاها به تنگ آمده‌اند و در این راه با عشق‌ورزیدن به دلاوران مختلف، با تدبیر و درایت عمل کرده‌اند که در ادامه از تک‌تک آن‌ها سخن گفته خواهد شد.

۱-۱. روش پژوهش

در این مقاله تحلیل کیفی محتوا به شیوه اسنادی انجام شده است. برای این کار، واکاوی و بازخوانی منظومه به صورت کامل انجام شده و تمام شخصیت‌های زن و ویژگی‌هایشان -چه مثبت و چه منفی-

بررسی جایگاه و شخصیت زنان در منظومه کوراوغلو (ص ۱۲۱-۱۳۸)----- محمدحسین نیکدار اصل و همکار ۱۲۳

برآورد و مشخص شده است. بر پایه این یافته‌ها می‌توان ارزیابی روشنی از زنان، شخصیت، صفات و کارکردهای آن‌ها در این منظومه در تناسب با ساختار کلی داستان به‌دست آورد.

۲-۱. پرسش پژوهش

عملکرد زنان در موقعیت‌های مختلف داستان کوراوغلو چگونه است؟

۳-۱. هدف اصلی پژوهش

تعیین و بررسی نقش و جایگاه هر یک از بانوان در داستان کوراوغلو.

۴-۱. پیشینه پژوهش

سرزمین ایران و آذربایجان از نظر ادب و فرهنگ، پیوندی ناگسستنی و جدایی‌ناپذیر دارند؛ ازاین‌رو همواره مطالعه آثار حوزه آذربایجان درخور توجه بوده است. منظومه کوراوغلو نیز به عنوان اثر برجسته دیار آذربایجان موردتوجه بوده و پژوهش‌های مختلفی در مورد آن صورت گرفته است که همگی بیش‌ازپیش ما را با این اثر آشنا می‌کند. زنان نیز همواره در هر اثر ادبی نقش دارند و همواره به حضور آنان در آثار ادبی مختلف توجه شده است. اما در مورد جایگاه و شخصیت زن در منظومه کوراوغلو که موضوع این پژوهش است، تاکنون پژوهش مستقلی انجام نشده است. در ادامه به برخی از این پژوهش‌ها که ارتباط نزدیکی با موضوع حاضر دارد اشاره می‌شود:

بررسی تطبیقی پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو (رسمی، ۱۳۹۴)، تحلیل تطبیقی نقش زنان در تراژدی‌های فرزندکشی در اساطیر ملل مختلف (حمیدیان و همکاران، ۱۴۰۱)، بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو (رسمی، ۱۳۹۲)، زنان در شاهنامه (خالقی مطلق، ۱۳۹۵)، سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان (کریمی، ۱۳۸۱)، زنان قصه‌های دیار آذربایجان و نام‌هایشان (یوسفی، ۱۴۰۰)، زن در قصه‌های آذربایجان (یوسفی، ۱۳۹۹)، نگاهی دیگر به جایگاه زن در شاهنامه فردوسی (بلاغی اینالو، ۱۳۹۸)، تصویر و جایگاه زن در داستان‌های عامیانه «سمک عیار» و «داراب‌نامه» (کریمی و حسام‌پور، ۱۳۸۴).

۲. بحث و بررسی

کوراوغلو به معنای «پسر مرد کور»، نامی است که روشن، پسر مهتر سالخورده‌ای به نام علی‌کیشی، پس از کور شدن پدرش به دست ارباب ظالم، حسن خان، برای خود انتخاب کرد. علی‌کیشی پس از این واقعه به همراه پسرش، روشن و دو کره‌اسب افسانه‌ای به نام‌های «قیرآت» و «دورآت»، از قلمرو خان می‌گریزند و به منطقه‌ای کوهستانی به نام «چنلی‌بئل» پناه می‌برند. کوراوغلو با راهنمایی پدر خویش، با دست‌یافتن به چشمه‌ای اسطوره‌ای به نام «قوشابولاق» ویژگی‌ها و البته توانمندی‌های

مختلفی مانند شاعری، آواز خواندن و غیره را به دست می‌آورد. در این مکان صعب‌العبور، روشن با تربیت دو اسب تیزپا و پرورش روح هنری خود، به مبارزه با ظلم و ستم اربابان می‌پردازد. کوراوغلو با هدایت پدرش، علی‌کیشی که برای او شمشیری از یک سنگ آسمانی ساخته بود، به رهبری قیامی مردمی علیه فئودال‌ها تبدیل می‌شود. پس از مرگ علی‌کیشی، کوراوغلو با همراهی اسب‌های بادپای خود و یارانش، از جمله دلی حسن، عاشق جنون، گورجو اوغلو، تانری تانیماز، کرداوغلو، عیوض، دمیرچی اوغلو، بللی احمد و زنانی از دختران پاشاها همچون نگار خانم، محبوب خانم، شیرین خانم، تتلی خانم، مؤمنه خانم، دنیاخانم، دوناخانم، رقیه خانم، حوری خانم، قاراباش و دیگران به جنگ با ستمگران می‌پردازد و به نماد مقاومت و عدالت در میان مردم آذربایجان تبدیل می‌شود. او در نهایت موفق می‌شود حسن خان، ارباب ستمگر را به چنلی‌بئل بیاورد و با بستن او به آخور، انتقام پدرش را بگیرد. کوراوغلو با تبلیغ افکار آزادی خواهانه‌اش، الهام‌بخش شورشیان و ستم‌دیدگان شد و نامش به عنوان قهرمانی دل‌آور در تاریخ و ادبیات آذربایجان جاودانه شد.

«حماسه کوراوغلو که از ارزشمندترین و عظیم‌ترین آفرینش عاشق‌های عامیانه آذربایجان بوده و بارها و بارها به شکل‌های مختلف نشر گردیده است» (طهماسب، ۱۴۰۰: ۲۰). «یکی از زمینه‌های فرهنگی بسیار غنی و گسترده مردم آذربایجان که در آن سیمای غرورآفرین و زیبایی از زن به تصویر کشیده شده است، داستان‌های حماسی کوراوغلو است» (کریمی، ۱۳۸۱: ۵۴). در این گونه داستان‌های سراسر قهرمانی و حماسی، جنگ و مبارزه برای وطن، آزادی و آبادانی کشور با تلاش برای تشکیل خانواده پیوند محکمی دارد (نک. همان). بانوان همراه با مردان در جنگ‌ها و جشن‌ها حضور دارند و با ایثاری که از خود نشان می‌دهند باعث قهرمانی و دلاوری مردان در راه مبارزه با دشمنان و دفاع از میهن می‌شوند. زنان در داستان کوراوغلو جایگاه والایی دارند به گونه‌ای که حتی در امور مملکت نیز مشاوره می‌دهند و از خطرهایی که در انتظار سرزمین و مردم خودشان است، پیشگیری می‌کنند. عشق و ازدواج در این داستان‌ها نمودی خاص دارد و عشقی دوطرفه و ازدواجی با رضایت و خشنودی مرد و زن نمود دارد. زنان عاشق می‌شوند و با تلاش خود به خواسته خود می‌رسند. البته که مردان نیز برای رسیدن به این عشق پاک و مقدس تلاش می‌کنند. ازدواج‌ها نیز با عقد و نکاح برقرار می‌شود. یادآوری این نکته لازم است که بانویی که ویژگی منفی در شخصیت وی چیره و غالب باشد در این منظومه به چشم نمی‌خورد. با این پیش‌زمینه، به زنان و شخصیت و ویژگی آن‌ها در حماسه کوراوغلو می‌پردازیم.

۱-۲. نگار خانم

دختر حاکم استانبول که با شنیدن آوازه کوراوغلو شیفته و عاشق او شده بود و در انتظار فرصتی برای دیدار با کوراوغلو بود. در ادامه به ویژگی‌های او در این داستان اشاره می‌شود:

زیبایی: پری رو و زیبا که لایق همسری کوراوغلو است. او دلبری تمام عیار است و دارای چشمانی شهلا است: «اسمش نگار، خودش پری» (طهماسب، ۱۴۰۳: ۵۳). کوراوغلو خطاب به او می‌گوید: «در باغ‌های پر از گل می‌گردد، دل جوانان را زیر پا له می‌کنی، به کاغذ نازک شباهت داری، قلم جا نمی‌گیرد که تعریف کنم» (همان: ۶۱).

خردمندی و نفوذ کلام: زنان در منظومه کوراوغلو زیرک و دانا، گره‌گشای مشکلات و یاریگر مردانند. نگار نیز شخصیتی زیرک و باهوش است که بارها با تدبیر خود کوراوغلو و سرزمین چنلی‌بئل را از خطر حتمی نجات می‌دهد. در ماجرای کچل حمزه که کوراوغلو به توصیه‌های نگار و بانوان دیگر گوش نمی‌دهد و از روی دلسوزی فریب ظاهر کچل حمزه را می‌خورد، دورآت و سپس قیرآت، اسبان بارزش خویش را از دست می‌دهد و چنلی‌بئل تا آستانه فروپاشی می‌رود و دلاوران، قصد ترک چنلی‌بئل را دارند که نگار مانند همیشه از این اتفاق ناگوار پیشگیری می‌کند: «نگار وقتی کار و اوضاع را ناخوشایند و متشنج دید از جای خود برخاست. دلاوران با دیدن او از رفتن باز ایستادند. نگار در بین دلاوران چنلی‌بئل از احترام خاصی برخوردار بود تا آن‌جا که یک کلامش را دوتا نمی‌کردند.» (همان: ۲۲۲). وقتی کوراوغلو برای بردن نگار به استانبول می‌رود، نگار با درایت و تدبیر خویش به کوراوغلو می‌گوید: «این قدر از مردانگی دم زن با زور نمی‌توانی مرا ببری، خوب است که تا مردم متوجه نشده‌اند عبا و عمامه‌ات را بپوشی و دور شوی. امروز نمی‌شود، فردا به باغ انار خواهیم رفت اگر توانستی از آن‌جا مرا بردار و فرار کن» (همان: ۶۴).

پادرمیانی و واسطه‌شدن در این که کوراوغلو برخی افراد را نکشد: نخستین بار هنگامی که کوراوغلو می‌خواهد برادرش (بورجوسلطان) را بکشد چنین می‌گوید: «کوراوغلو می‌بینم که عصبانی شده‌ای، حق هم داری؛ اما باید بورجو سلطان را به‌خاطر من عفو کنی. او تنها برادر من است» (همان: ۶۹). کوراوغلو هم او را می‌بخشد. بار دیگر زمانی است که حسن (پسر مؤمنه خانم و کوراوغلو)، معروف به کرداوغلو سه نفر از یاران کوراوغلو (عیسی باللی، دمیرچی اوغلو و عیوض) را اسیر می‌کند و این خبر به چنلی‌بئل می‌رسد. کوراوغلو به مصاف کرداوغلو می‌رود و درگیری تن‌به‌تن رخ می‌دهد. هر دو از وجود رابطه پدر و پسری بی‌خبر و ناآگاه هستند. کرداوغلو دو بار کوراوغلو را زمین می‌زند و او را نمی‌کشد. دفع، سوم کوراوغلو کرداوغلو را بر زمین می‌زند و می‌خواهد او را بکشد که نگار خانم سر می‌رسد: «نگار خانم فوراً خنجر را از دستش گرفت و گفت: «او دو بار تو را به زمین زد، اما نبرد. تو با یک بار غالب شدن می‌خواهی سرش را ببری؟ آیا این نامردی به شأن و شهرت کوراوغلو لایق است؟» (همان: ۴۳۳). در همین هنگام کرداوغلو دریافت که حریف، پدرش کوراوغلو است و با دادن

بازوبندی که نشانه پدر او بود، کوراوغلو فهمید که پسرش است. بدین ترتیب با درایت نگارخانم از فاجعه‌ای بزرگ جلوگیری شد.

عشق و ازدواج: نگار با شنیدن شهرت و آوازه کوراوغلو مشتاق دیدار کوراوغلو بود؛ چراکه آوازه دلآوری‌های او در همه جا شنیده می‌شد؛ اما او دختر حاکم استانبول بود و رفتن به دیار چنلی‌بئل کاری بس دشوار. یک روز آدینه وقتی که مثل همیشه به گشت‌وگذار در بازار رفته بود با جوانی به نام بللی احمد روبه‌رو شد که از قضا او قصد رفتن به چنلی‌بئل را داشت. در این جا به آن فرصت رسیده بود تا پیغامی برای کوراوغلو بفرستد: «نگارخانم کمی به فکر فرورفت، سپس کاغذی برداشت و نامه‌ای نوشت. نامه را مهر و موم کرد و به دست بللی‌احمد سپرد. بعد کاملاً نزدیک‌تر شد و گفت: «می‌گویی که نامه را بخواند، اگر راضی شد خودش بیاید ولی اگر موافقت نکرد جوابش را توسط تو بفرستد.» بللی‌احمد گفت: «خانم، شاید باور نکرد که نامه از طرف شماست. می‌گویند که آدم سخت‌باوری است. دیگر اینکه مرا هم نمی‌شناسد.» نگارخانم بازوبندش را باز کرد و به دست وی سپرد، بعد یک‌مشت طلا هم به او داد که اسبی برای خود بخرد تا آن همه راه را پیاده طی طریق نکند» (همان: ۴۹). می‌بینیم که او خود در ابراز علاقه و عشق پیش‌دستی می‌کند و برای این کار نیز تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد. کوراوغلو نیز وقتی نامه را دریافت می‌کند و اوصاف نگارخانم و قضیه را از بللی‌احمد می‌شنود خود رهسپار استانبول می‌شود تا نگار را ببیند. ازدواج‌ها با رضایت دو طرف بوده و کوراوغلو نمی‌خواست که بگویند او دختر حاکم استانبول را دزدید، برای همین پس از اینکه نگارخانم را سوار بر اسب دورآت می‌کند و برادر نگار به دنبال او می‌رود حاضر نمی‌شود فرار کند و با او درگیر شده و شکستش می‌دهد. حتی با لشکریان و قشون حاکم نیز درگیر می‌شود و با دلآوری یارانش از جدال هم پیروز بیرون می‌آید. همه این‌ها برای این است که عشق در این داستان، مقدس است و ازدواج باید با جشن عروسی برگزار شود: «نگارخانم را از اسب پیاده کرده و به کجاوه سوار کردند و بالای چنلی‌بئل بردند. جشن عروسی و شادمانی آغاز گردید، نوازندگان و خوانندگان درهم آمیخته بودند. کوراوغلوی دلاور نگارخانم زیبا را در صدر مجلس نشاندند. سفره‌ها پهن شد و دلاوران چنلی‌بئل به عیش و نوش پرداختند» (همان: ۷۴). از ازدواج نگار و کوراوغلو فرزندی حاصل نشد و آن‌ها عیوض را به فرزندی پذیرفتند.

۲-۲. تتلی خانم

خواهر جعفرپاشا و بسیار زیبا و دلاور بود. جعفرپاشا عمارتی ساخته بود و تتلی‌خانم را در آن زندانی کرده بود به گونه‌ای که حتی پرده نیز نمی‌توانست از آن جا عبور کند. تتلی‌خانم از این کار برادرش بسیار ناخشنود بود؛ اما توان اعتراض نداشت (همان: ۹۰). او نیز از کوراوغلو و کارهایش شنید و هنگامی که عاشق جنون از نزد کوراوغلو بازگشت، پنهانی، عاشق جنون را به عمارت خود آورد تا اطلاعاتی بیشتر

کسب کند. عاشق جنون نیز هرآنچه دیده بود برای کوراوغلو تعریف کرد. اکنون به ویژگی‌های برجسته وی پرداخته می‌شود:

چهره زیبا و دلبری: روی او چون ماه زیبا بود و گیسوان بلندی داشت که در زیبایی و جذابیت کمتر کسی به حد او می‌رسید: عاشق جنون وقتی داخل عمارت شد «دختر زیبایی را دید که به مهتاب می‌گوید تو در نیا؛ چون من هستم. به آب می‌گوید من زلال‌تر از تو روانم» (همان: ۹۰). عاشق جنون همچنین مات و مبهوت زیبایی وی می‌شود و در وصف او می‌گوید: «در مجلس امروزمان زیارویی را دیدم / در صف زیارویان برتری شایسته اوست / خرامیدن همجو ترلان شایسته اوست / زبان شیرینش طوطی را به بند می‌کشد / انگشتان شمشاد و دست‌های ظریف، گیسوان غرق در گل، زلف سیاهش / وقتی به پشت گردن می‌ریزد شایسته است» (همان: ۹۱). «گردنش مینا، گلویش درنا / لپ‌هایش همجو سیب، چشمانش شهلا / سخنش طوطی است، دهانش قمری / حوری است، پری است، چگونه جان است» (همان: ۹۵).

شجاعت و دلاوری و رفتار توأم با اندیشه و خرد: در داستان‌های حماسی گاهی زنان نیز بسیار دلاور و شجاعند و در هنگام نیاز لباس رزم پوشیده و وارد نبرد می‌شوند. تتلی خانم نیز وقتی دید عاشق جنون در خطر است برای نجات او دست‌به‌کار شد: «وقتی همه خوابیدند، سر و صدا و رفت‌وآمد قطع شد، برخاست و یک دست لباس پهلوانی از پایین به تن کرد و در بالا قفل نمود، از بالا پوشید و در پایین قفل کرد، گریزی برداشت و به راه افتاد، در سیاهی شب از کوچه پستی به دروازه زندان رسید» (همان). او به دو نگهبان مسلح برخورد کرد و وقتی یکی از آن‌ها با وی روبه‌رو شد: «تتلی خانم سریع گرزش را بالا برد و بر فرق سرش فرود آورد و او را نقش بر زمین کرد» (همان). او خود را جای کوراوغلو جا زد و نگهبان دوم را تهدید کرد و سپس از او خواست تا در را باز کند و عاشق جنون را پیش او بیاورد. بعد عاشق جنون فهمید که نجات‌دهنده او تتلی خانم بوده است نه کوراوغلو. تتلی خانم وقتی اوضاع را نابسامان دید مدتی عاشق جنون را در عمارت خود نگه داشت؛ چراکه همه راه‌های خروج و ورود به شهر بسته شده بود و سپس در فرصتی مناسب اسبی برای او مهیا کرد و او را به چنلی بئل فرستاد.

عشق و ازدواج: عاشق جنون خبر دلاوری‌های تتلی خانم و اقدامات پست جعفر پاشا را به کوراوغلو رساند. با خواسته نگار و مشورت کوراوغلو با دلاوران، دمیرچی اوغلی برای نجات تتلی خانم به شهر «ارزروم» رفت. بعد از شکست قارا پهلوان به شیوه عاشق‌ها چشمان خود را به تتلی خانم دوخت و گفت: «آن‌جا نشسته بودم که صحبت شد، مرغ دلم برخاست و قدح پر از باده خورد، تتلی خانم صدايت آمد و رسید، به عهد و پیمان زیبایی همچون تو آمده‌ام» (همان: ۱۱۳). دمیرچی سپس خودش را معرفی کرد، تتلی خانم را بر پشت اسب سوار کرد و راهی شدند. قشون به دنبال آن‌ها افتادند و تتلی خانم هرچه تلاش کرد تا دمیرچی اوغلو درگیر نشود و فرار کند، دمیرچی اوغلو قانع نشد. بعد خواست در جنگ

همراه دمیرچی اوغلو بجنگد؛ اما دمیرچی اوغلو اجازه نداد و او را درون غار زندانی کرد. هرچند در ادامه با حیلۀ دشمن و داروی بیهوشی اسیر شد.

در ادامه، کوراوغلو و یارانش آن‌ها را نجات دادند و چنلی بئل بردند. پس از بهبود دمیرچی اوغلو، نگارخانم در چنلی بئل جشن عروسی و سُروری بزرگ به راه انداخت، تلی خانم را با شادی به خانه دمیرچی اوغلو بردند. مشاهده می‌شود که در این جا نیز اصل عروسی برای ازدواج رعایت می‌شود. هر دو طرف نیز بعد از اثبات خویش به طرف مقابل و با رضایت کامل به عقد هم در می‌آیند.

۳-۲. دنیاخانم

او دختر بزرگ حسن پاشا بود و بولویگ سال‌ها عاشق او بود؛ اما دنیاخانم او را نمی‌خواست و به او هیچ اهمیتی نمی‌داد. بولویگ در قبال فرماندهی یکی از قشون حسن پاشا و حمله به چنلی بئل، قول گرفت که دنیاخانم را به او بدهد. او به عهد خویش وفا کرد و به چنلی بئل حمله کرد و با هر نیرنگ و حیلۀ ای که بود کوراوغلو را به ارزینجان آورد و نامه‌ای با این مضمون به حسن پاشا فرستاد: «می‌خواهم به دنیاخانم برای یک روز هم که شده اذن دهید تا به ارزینجان بیاید و کوراوغلو را از نزدیک ببیند. پس از آن هر دستوری که شما بفرمایید بنده اطاعت می‌کنم و به هر کجا که خواستید کوراوغلو را می‌آورم» (همان: ۳۶۳). حسن پاشا نخست بسیار عصبانی شد؛ اما چاره‌ای نداشت: «به همین دلیل بالاچار کجاوله‌ای تزین داد و دنیاخانم را همراه دوستانش، گویا که برای گردش و تفریح یک‌روزه به ارزینجان می‌رود راهی کرد» (همان: ۳۶۳). دنیاخانم خوشحال بود که بولویگ برای به‌دست‌آوردن او به چنلی بئل می‌رود؛ زیرا گمان می‌کرد که او از کوراوغلو شکست خواهد خورد و شر بولویگ از او دور خواهد شد؛ اما ماجرا کاملاً برعکس شد. او و کنیزش که قاراباش نام داشت به سر چاهی که کوراوغلو را درون آن انداخته بود، رفتند و به دنبال راهی برای نجات کوراوغلو بودند. برای کوراوغلو غذا فراهم کردند و قرار شد وقتی دلاوران کوراوغلو سر رسیدند آن‌ها را به محلی که کوراوغلو زندانی است ببرند.

او منتظر آمدن دلاوران کوراوغلو بود که چشمانش به عیسی باللی خورد و او را به عمارت خود آورد. او زیرک و فهیم بود و به بللی احمد گفت: «کوراوغلو این‌جاست اما در این روز روشن نمی‌توان او را بیرون آورد. باید منتظر باشیم تا سیاهی شب فرا برسد» (همان: ۳۶۹). پس از این که لشکر، عمارت را محاصره کرد و دنیاخانم گریه می‌کرد، عیسی باللی به او چنین گفت: «گریه نکن، گریه نکن ای دنیاخانم / می‌میرد پسر عجم از این جا نمی‌رود / این جان شیرینم قربانت شود» (همان: ۳۷۰). سپس بر سر چاه رفتند و او را از چاه بیرون کشیدند. کوراوغلو نگاهی به آن‌ها انداخت و گفت: «دنیاخانم آماده شو که تو را هم خواهیم برد. عروسی‌ات را باید خودم برایت بگیرم» (همان: ۳۷۳). دنیاخانم و قاراباش هر دو سوار بر اسبی با کوراوغلو و عیسی باللی به چنلی بئل رفتند؛ چرا که کوراوغلو، بولویگ را کشت.

۴-۲. دونا خانم

دختر کوچک حسن پاشا که برخلاف دیگر بانوان، درایت و شجاعت و تدبیر لازم را نداشت و نتوانست جلوی برخی اتفاقات را بگیرد؛ اما با همه این‌ها به شروط قبل از ازدواج خود دست‌یافت. او نیز چندان از پاشاها و حاکمان، دل‌خوشی نداشت. هرچند که او نیز باید مثل دیگر بانوان، زیبا و خوشگل باشد؛ اما از زیبایی او هیچ سخنی در خلال داستان نیامده است.

ازدواج و عشق: کچل حمزه در ازای آوردن قیرآت، قول همسری او را از حسن پاشا گرفت. او به ازدواج با کچل حمزه راضی نبود و وقتی روز عروسی فرارسید، قبل از جشن نیز کار کچل حمزه را ناشایست و به دور از مردانگی دانست: «هی حمزه، به نظرت چرا پدر گوربه‌گورشده‌ام غیر از تو کسی دیگر را نتوانست بیابد که با من ازدواج کند؟ حمزه گفت: «خانم، کجا بود آدمی مثل من که او بیابد؟ چه کسی می‌تواند مثل من مرد و دلاور باشد که برود و قیرآت کوراوغلو را بیاورد؟» دوناخانم گفت: «هی کچل، تو خجالت نکشیدی که به‌خاطر یک دختر رفتی و اسب چنان دلاوری را دزدیدی؟» (همان: ۲۴۰). بعد نیز شرط می‌گذارد که تنها با دیدن کوراوغلو تن به وصال می‌دهد. از شانس نیک کچل حمزه، کوراوغلو نیز برای پس‌گرفتن قیرآت به این‌جا آمده بود و بدین‌گونه توانست دوناخانم را تصاحب کند و دوناخانم بر خلاف رضایت قلبی خود، تن به این ازدواج داد. این وصلت از معدود ازدواج‌های داستان است که یکی از دو طرف، از صمیم قلب راضی نیستند.

۵-۲. محبوب خانم

دختر پاشای روم بود که عاشق جنون در یکی از سفرها با وی روبه‌رو شد. او نیز کنجکاو بود که کوراوغلو چگونه فردی است و چرا بانوانی مثل نگار و تتلی خانم با میل قلبی عازم چنلی‌بئل شدند. برای همین کنیزان خود را فرستاد تا عاشق جنون را نزد او بیاورند و به پاسخ پرسش‌های خویش دست یابد. چهل دختر کمرباریک نیز او را همراهی می‌کردند.

زیبایی و دلربایی: او نیز از قشنگی چیزی کم نداشت و هر آنچه بگویی را یکجا داشت. نخستین‌بار عاشق جنون دید که: «واقعاً خیلی زیباست... زلف‌ها سیاه، خال‌ها سیاه، ابروان سیاه، دندان‌ها سفید همچون مروارید، لب‌ها مانند کناره‌های یاقوت، چشمان شهلایش به اعماق جان هر بیننده‌ای رسوخ می‌کند» (همان: ۲۵۱). او به قدری زیبا بود که انگار با هفتاد و دو قلم قدرت خداوندی، هفتاد و دو رنگ زینت یافته است (همان: ۲۵۲). عاشق جنون، محبوب خانم را این‌گونه وصف می‌کند: «چشم زیبا، ابرو قلم / ایستادنش به شاهین ماند / زیبا به دنیا آورده مادر زیباییش / زلفش را به گردن آویخته / دل دیوانه در تلاشش / جان در آتشش برشته شود» (همان: ۲۵۷).

ذکاوت و درایت: او بسیار باهوش و زیرک و اندیشه‌ورز بود: «محبوب‌خانم دختر عاقل و فهمیده‌ای بود. پدرش همیشه او را مازارات می‌گفت؛ یعنی همه‌چیزدان. در عقل و کمال برای افلاطون لقمائی می‌کرد و برای لقمان افلاطونی» (همان: ۲۵۲). او بسیار فهمیده و زیرک بود، وقتی بللی احمد را به درون چاه انداختند فوراً پیش پدرش رفت و او را از کشتن بللی احمد منصرف کرد و گفت باید چاه‌های دیگری نیز کنده شود تا وقتی کوراوغلو با یارانش آمد، آن‌ها را نیز به درون چاه بیندازیم و بدین‌وسيله وقت خرید. سپس یکی از کنیزان را راهی چنلی‌بئل کرد تا خبر دستگیری بللی احمد را به کوراوغلو برساند.

عشق و ازدواج: او پیغام خود را از طریق عاشق جنون به چنلی بئل فرستاد و در آن‌جا پس از مشورت بللی احمد و طبق قرار، با ساز عاشق جنون رهسپار شد تا محبوب‌خانم را بیاورد. وقتی که بللی احمد در کوچه بود، همان دختری که عاشق جنون را نزد خانمش برده بود، بللی احمد را پیش محبوب‌خانم برد. او وقتی بللی احمد را ورنانداز کرد: «متوجه شد که در عین زمختی چنان پسر دلنشینی است که به هزار پسر پاشا و خان می‌ارزد» (همان: ۲۶۱). تانری تانیماز و توپ‌داغیدان وقتی که بللی احمد را از درون چاه نجات دادند و قصد حرکت داشتند، دیدند اسب دیگری هم آنجاست و بعد محبوب‌خانم را دیدند که با سازی در دست ایستاده است؛ سازی که برای عاشق جنون گرفته بود. بللی احمد او را بر اسب خود سوار کرد و راهی شدند. وقتی به چنلی‌بئل رسیدند به آن‌ها خوشامد گفت و عروسی محبوب‌خانم و بللی احمد برگزار شد و این دو عاشق به هم رسیدند.

۲-۶. شیرین‌خانم

دختر عموی محبوب‌خانم بود. در هوش و ذکاوت از دختر عمویش چیزی کم نداشت؛ بلکه از او زرنگ‌تر هم بود. او وقتی دید دختران دیگر به بللی احمد شک کرده‌اند، گفت: «دخترها می‌بینید که عاشق «حق» به این می‌گویند... دیدید که نام دختر عمویم را چه طور از غیب گفت. او حتی این را هم می‌داند که محبوب، دختر پاشای روم است» (همان: ۲۶۱). بدین‌گونه به بللی احمد فهماند که نباید بعضی سخنان را خیلی رک و پوست‌کنده می‌گفت. او وقتی محبوب‌خانم و سه دلاور دیگر داشتند حرکت می‌کردند، سوار اسب توپ‌داغیدان شد و به دیار چنلی‌بئل رفت. شیرین‌خانم نیز با توپ‌داغیدان ازدواج کرد و جشن عروسی آن‌ها برگزار شد.

۲-۷. قاراباش

کنیز محبوب‌خانم بود. او همان کنیزی بود که عاشق جنون و بللی احمد را پیش خانمش برده بود. بسیار زیرک، شجاع و نترس بود و برای همین پذیرفت که خبر دستگیری بللی احمد را به کوراوغلو برساند. او

بررسی جایگاه و شخصیت زنان در منظومه کوراوغلو (ص ۱۲۱-۱۳۸)----- محمدحسین نیکدار اصل و همکار ۱۳۱

با ذکاوتی که داشت دورآت را که در طویله بود راهنمای خود ساخت. او خبر را به کوراوغلو رساند و در آن جا مهمان بود تا وقتی که بللی احمد و محبوب خانم و بقیه برگشتند. او نیز سوار اسب دلی مهتر شد و به چنلی بئل آمد و در آن جا با دلی مهتر ازدواج نمود.

۸-۲. رقیه خانم

او دختر علم قلی خان بود. علم قلی خان همان کسی بود که وقتی برده احمد تاجرباشی از چنلی بئل به آن جا آمد اسبش را گرفت و برده سیاه هم غلام او شد.

زیبا و دلفریب: او نیز دل هرکسی را می رباید و شیوه دلبری را از بر بود. وقتی اولین بار برای صلح پیش سه دلاور کوراوغلو رفت: «دختر بسیار زیبایی را دیدند که همچون شمع شعله می زند و مانند چراغ به اطراف نور می پاشد، انگار وجود این لعبت بی مثال از بلور ساخته شده است» (همان: ۳۲۱).

اندیشه ورزشی، ذکاوت و دانش: تنهادختر علم قلی خان، کم و کسری از علم و دانش نداشت و پدرش نیز در حق او کوتاهی نمی کرد: «هرچه کتاب پیدا می کرد به او می داد تا بخواند، دخترش هم خیلی فهمیده و آگاه بود، تمام علوم روز را آموخته و کلیدش را به جیب گذاشته بود. علم قلی خان همواره در روزهای تنگ و گرفتاری با رقیه خانم مشورت می کرد» (همان: ۳۱۹). وقتی که به خاطر برده و اسب، بین سه دلاور کوراوغلو و قشون علم قلی خان درگیری رخ داد و آن سه دلاور، گله اسب علم قلی خان را گرو گرفتند، علم قلی خان دخترش را فراخواند تا چاره ای بیندیشد. رقیه خانم وقتی اوضاع را نابسامان و آشفته دید پس از تأمل و فکر به پدرش گفت: «تو باید کار را به گونه ای دیگر انجام دهی. قلم بردار و نامه ای بدین مضمون برایشان بنویس که: «من نمی دانستم که شما از دلاوران کوراوغلو هستید، خیلی وقت است که دنبال فرصتی می گشتم تا با کوراوغلو طرح دوستی بریزم...» (همان: ۳۲۰). بعد در ادامه می گوید در صورت نیاز، خودش نامه را می برد و چند روز آن ها را مهمان می کنند و اسبشان و برده را به آن ها تحویل می دهند و پس از آن دوست کوراوغلو لقب می گیرند و در نتیجه، دیگر کسی جرئت نمی کند با آن ها دشمنی کند. همه حاضرین پیشنهاد رقیه خانم را بهترین راه حل دانستند. پس از آن، همین اقدام صورت گرفت و آن ها را دعوت کردند و مهمانی برگزار شد. همچنین او وقتی که دو دلاور کوراوغلو در رفتن تأخیر داشتند و کوراوغلو شهر را محاصره کرده بود، وارد عمل شد و این مشکل را نیز حل کرد: او یک راست پیش دمیرچی اوغلو و گورجو اوغلو ممد رفت و از آن ها خواست تا پیش کوراوغلو بروند و او را از حسن نیت علم قلی خان آگاه کنند. پس از آن هم رقیه خانم نمی گذارد کوراوغلو همین طوری برگردد و می گوید: «ای کوراوغلوی نامدار، اگر تو همین طوری از در خانه ما برگردی و بروی، در تمام عالم پدرم بدنام خواهد شد. از قدیم مثلی هست که می گویند: «دستی را که برای دوستی دراز شود، پس نمی زنند» (همان: ۳۳۰).

عشق و ازدواج: گورجو اوغلو ممد در همان دیدار نخست چنان شیفته او شد که به دوستش دمیرچی اوغلو گفت: «سلام مرا به کوراوغلوی یل می‌رسانی و به او می‌گویی که گورجو اوغلو ممد، دیوانه عشق یک دلبر شد! من از امروز مجنون خواهم شد، مثل دیوانه‌ها به گردنم زنجیر خواهم بست و یک سر آن را به دست این دختر زیبا خواهم داد» (همان: ۳۲۱). سپس نیز به‌خاطر عشق به رقیه‌خانم بود که گورجو اوغلو ممد از دمیرچی اوغلو خواهش کرد زمانی بیشتر بمانند و کوراوغلو چون از وعده آمدن دو دلاور گذشته بود، شهر را محاصره کرد. پس از آن، کوراوغلو رقیه‌خانم را از پدرش برای گورجو اوغلو ممد خواستگاری کرد و او و دخترش نیز جواب مثبت دادند: «همان ساعت ملا و قاضی خواستند و رقیه خانم را به عقد گورجو اوغلو ممد در آوردند، جشن شادی از نو آغاز شد» (همان: ۳۳۲). مراسم عروسی، هفت شبانه‌روز به طول انجامید. در روز هفتم کوراوغلو نگذاشت عروس را به حجله ببرند و گفت: «باید در چنلی‌بئل نیز جشن عروسی برگزار کنم» (همان).

۹-۲. حوری‌خانم

او دختر پاشای قارص است. پدرش هم به عرب‌ریحان قول داده است اگر کوراوغلو را شکست دهد، دخترش را به همسری او در آورد.

زیبایی: دارای ابروانی سیاه، زلف بلند مشکی و چهره‌ای به زیبایی ماه بود. کوراوغلو دید که: «دختری در مقابل عمارت ایستاده و در زیبایی و دلربایی سرآمد تمام دختران شهر است. هر بیننده‌ای دلش می‌خواهد بدون اینکه از او چشم برگیرد ساعت‌ها به این زیبایی و خط‌و‌خال و جمال گلش تماشا کند» (همان: ۳۸۱). کوراوغلو سازش را کوک کرد و این‌گونه خواند: «فدای سرت، ای خانم خنده‌رو / خانم، یار کدام خوشبخت هستی؟ / با دیدن جگرم زخم برداشت / زلف سیاه در پشت گردن جای می‌گیرد / چشمان سیاهت خمار شده جمع می‌شوند / آن‌طور نگاه نکن اکنون جانم گرفته می‌شود» (همان: ۳۸۱). او نیز بادرایت بود و خردمند و از روی عقل تصمیم می‌گرفت. وقتی که پسر جوان خود را به او رساند و خبر داد که قشون کوراوغلو را محاصره کرده است. نمی‌گذارد جوان خودش را تسلیم کند و او را به چنلی‌بئل می‌فرستد تا کمک بیارود.

عشق و ازدواج: وقتی عیوض برای نجات کوراوغلو آمد، در کوچه‌ای به حوری‌خانم برخورد کرد. قبلاً تعریف عیوض را شنیده بود: «اما تا امروز سیمایش را ندیده بود، حال مشاهده می‌کرد که واقعاً هم لایق تعریفش هست و از یوسف کنعان در زیبایی باج می‌خواهد. نه یک دل بلکه صد دل عاشقش شد» (همان: ۳۹۳). او برای نجات کوراوغلو وارد نبردی تن‌به‌تن با عرب‌ریحان می‌شود. درحالی‌که کوراوغلو، حوری‌خانم و دیگر دلاوران، شاهد نبرد هستند به‌سختی عرب‌ریحان را شکست می‌دهد و با

اذن کوراوغلو جان عرب‌ریحان را می‌گیرد. در این اثنا خواستند حرکت کنند که دیدند عیوض هنوز سوار نشده است و چشم به جایی دوخته است. وقتی کوراوغلو به آن سمت نگاه کرد: «دید حوری خانم دسته زلفش را به گردن ریخته، گردنش را کج کرده و چنان مظلومانه می‌نگرد که انگار مرالی زخم‌خورده است. موضوع را فهمید. در این فکر بود که چه کند» (همان: ۴۰۳). کوراوغلو حوری خانم را سوار بر اسب کرد. عیوض نیز با دیدن صحنه، سوار بر اسب شد و حرکت کرد. در چنلی بئل چند صد گوسفند جلوی پای حوری خانم قربانی کردند. چهل شبانه‌روز عروسی برای عیوض و حوری خانم گرفتند و آن‌ها با یکدیگر ازدواج کردند.

۱۰-۲. مؤمنه خانم

او اهل دربند و دختر عرب‌پاشا بود. کوراوغلو در آغاز جوانی و قبل از ازدواج با نگار با شنیدن اوصاف وی به دیار دربند رفت. او نقش‌های مختلفی از جمله مادر، همسر و جنگاور را ایفا می‌کند، در داستان نقشی مشابه ته‌مین دارد؛ با این تفاوت که نقش زیادی در لشکرکشی فرزند خویش ندارد (نک. حمیدیان و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۱-۱۲).

شجاع و نترس: «مؤمنه خانم زنی پهلوان است اما نبردی از او در داستان نیست؛ فقط او مستقیماً به پسرش، کوراوغلو آموزش می‌دهد» (طه‌ماسب، ۱۴۰۰: ۱۵). پدرش، عرب‌پاشا دختران آن سرزمین و به‌ویژه مؤمنه خانم را این‌گونه توصیف می‌کند: «دختران ما خیلی آتشین و سوزانند / رام نشده و هرگز با مرد کنار نمی‌آیند / خودش بدخوی، زبانش زهرمار می‌شود / یکی تو بگویی، پنجش او می‌گوید / روی تلخ نشانش دهی، مغزت را خورد / گاهی خشمش گیرد، شوهر را کتک زند / در محبت خویش ستمکار می‌شود / اگر بگویی بیا بنشین، او نمی‌نشیند / اگر دلش نخواهد بازویش گرفته نمی‌شود / رویش را نگیرد از سلطان، از خان / رنگش نبرد از جنگ، دعوا و از خون / از وی دلاور زاید که از میدان در نرود / در میان میدان‌ها همیشه حضور دارد» (همان: ۴۱۱).

عشق و ازدواج: کوراوغلو با شنیدن وصف زیبایی‌ها و دلاوری‌های مؤمنه خانم به دربند سفر کرد و پس از گفت‌وگوی مفصل با پدر او، عرب‌پاشا، مؤمنه خانم را از وی خواستگاری نمود. عرب‌پاشا نیز با مشورت با وزیر و وکیل رضایت کامل دخترش، موافقت خود را اعلام کرد. جشن عروسی را تدارک دیدند و مؤمنه خانم را به عقد کوراوغلو درآوردند. بعد از چهل روز، کوراوغلو خواست تا با او به چنلی بئل بروند؛ اما مؤمنه خانم راضی نشد. او بسیار میهن‌پرست و وطن‌دوست بود و گفت: «من سرزمین پدر را ول کرده به هیچ جای دیگر نمی‌روم» (همان: ۴۱۱). هرچه قدر کوراوغلو پافشاری کرد سودی نداشت و نتوانست همسرش را برای رفتن راضی کند. مثل رستم، نشانی (بازوبندی) را به همسر خویش داد تا اگر

دختر بود بفروشد و خرج کند و اگر پسر بود به بازوی او ببندد. مؤمنه‌خانم حتی پس از آن که پسرش بزرگ شد و به چنلی‌بئل رفت با او نرفت و وفادار به پدر و سرزمین خویش ماند.

۱۱-۲. مهری‌خانم

دختر احمدخان کردستانی بود که کرداوغلو در راه سفر به چنلی‌بئل با او برخورد کرد.

عشق و ازدواج: کرداوغلو وقتی او را که سر چشمه کوزه را پر می‌کرد، دید: کرداوغلو خواست اسبش را به‌سوی چشمه براند که در این لحظه دختر کُرد سرش را بالا گرفت. وقتی چشم‌های دختر زیبا با چشمان او تلاقی کرد، انگار پسر را برق آسمان زد. بی‌اختیار اسبش را نگه داشت. مثل اینکه دختر هم به همان حال دچار شد» (همان: ۴۱۸). سپس از دختر کُرد آب گرفت و مانند پیاله عشق یکسره به سرکشید. گفت‌وگویی نیز بین مهری‌خانم و کرداوغلو اتفاق افتاد که در وهله اول مهری‌خانم می‌خواست کرداوغلو را بیازماید: «بیا فدای قد و بلایت شوم ای سر / برو از این جا، از من برایت یار نمی‌شود / لبانم را بمکی، دهانت پر از خون شود / های بگویم، از قلع تیر بیندازند / هئی گویم، ماهی‌ها در دریا بلرزند / هوی گویم تو را به زندان می‌اندازند» (همان: ۴۱۸-۴۱۹). کرداوغلو نیز در جواب او گفت: «یار گفته از وطن بیرون آمدم / ای دلبر بدون تو از این سرزمین نمی‌روم / فهمیدم که مرغ کدام لانه‌ای / موقع آمدن درسم را از مادرم گرفتم / تا تو را نرم، دلبر، از این جا نمی‌روم» (همان: ۴۱۹-۴۱۸). در نهایت پس از بگو مگوی فراوان، مهری‌خانم گفت: «من دختر احمدخان هستم / ستاره طوایف دلاوران هستم / خواستگار بفرست راضی هستم / برو از این جا پسر عجم!» (همان: ۴۲۰). کرداوغلو خودش به عمارت احمدخان رسید و خودش او را از احمدخان خواستگاری کرد. اما احمدخان وقتی شک کرد که او یکی از دلاوران کوراوغلو است دستور داد او را دستگیر کنند؛ اما کرداوغلو خود را به میانه لشکر زد و درگیری اتفاق افتاد تا جایی که سربازان پا به فرار گذاشتند. در این هنگام مهری‌خانم فرصت را غنیمت شمرد و گفت: «ای پدر مهربانم، چرا این همه سرباز را بیخود به کشتن می‌دهی؟ این جوان شجاع از آن جنگجویانی که تو می‌شناسی نیست / او پسر کوراوغلوی دلاور است. ما نه می‌توانیم او را بگیریم و نه اینکه بکشیم. گیرم که تو این جوان را کشتی، فردا در جواب پدرش چه خواهی گفت؟» (همان: ۴۲۵). احمدخان پس از مشورت با وزیرش تصمیم گرفت که خواسته جوان را بپذیرد: «احمدخان، طبق سنن خودشان جشن عروسی را به راه انداخت و مهری‌خانم را به عقد کوراوغلو درآورد» (همان: ۴۲۷). کرداوغلو سپس مهری‌خانم را در همان جا گذاشت تا برود پدرش را پیدا کند و سپس بیاید و او را ببرد. مهری‌خانم نیز راضی شد. او وقتی به چنلی‌بئل رفت از پدرش اجازه گرفت تا برای آوردن همسر زیبایش، مهری‌خانم به پیش احمدخان برود.

۱۲-۲. لیلی خانم

«برادرزاده اسلان پاشا، پاشای روم که محرم راز دخترعموی بزرگش محبوب خانم بود و از نامه نوشتن محبوب خانم به چنلی بئل و آمدن بللی احمد باخبر بود» (همان: ۴۵۲). او نیز قرار بود با شیرین و محبوب خانم به چنلی بئل برود؛ اما موقع رفتن آن‌ها از لیلی خانم خبری نبود. او در این جا چون گمان کرد که دخترعموهایش به او خیانت کرده و از روی حسادت او را نبرده‌اند؛ تمام ماجرا را به عمویش گفت و قول داد تا با حيله و نیرنگ، کوراوغلو را گرفتار کند. بنابراین، نامه‌ای با این مضمون به کوراوغلو نوشت: «من هم باید رازی برایت بگویم. اگر واقعاً دلاوری بیا و مرا نیز ببر!» (همان: ۴۵۲). نقشه وی گرفت و عیوض رهسپار شد تا او را بیاورد؛ اما در بین راه نامه‌ای به او رسید و او رهسپار نبرد با محمود پاشا پسر حسن پاشا شد و نامه‌ای به دست قاصد سپرد تا به لیلی خانم برساند. وقتی که دلی حسن و کوراوغلو آن‌جا رسیدند با تدارکات و دستور اسلان پاشا قرار شد آن‌ها زندانی شوند؛ چراکه آن‌ها انتظار عیوض را می‌کشیدند. در قفل شد و وقتی لیلی خانم فهمید که هیچ یک از آن‌ها عیوض نیستند، پشیمان شد. نقشه را لو داد و اینکه عیوض به کجا رفته است. سپس از هوش خود استفاده کرد: «لیلی خانم آن دو را به جای مطمئنی رساند. پس از آن نگهبانان آمدند و خانه را آتش زدند» (همان: ۴۷۲). بدین گونه اسلان پاشا خیال کرد از شر عیوض راحت شده است. او نیز در نهایت به دیار چنلی بئل رفت و با دلی حسن ازدواج کرد.

۱۳-۲. زرقلم

مادر عیوض بود. مادری مهربان و دلسوز نظیر دیگر مادران که در جوانی از داشتن عیوض محروم شده بود. کوراوغلو پس از گفت‌وگو با عیوض و پدرش، عیوض را به فرزندى اختیار کرده بود. زرقلم توانسته بود به جشن عروسی عیوض هم برود و از دست شوهرش، علی قصاب، کوراوغلو و عیوض بسیار دلگیر شده بود. او بی‌قرار و بیتاب پسرش بود و روز و شب به جاده چشم دوخته بود تا عیوض بیاید. او دیگر خودش قصد داشت به چنلی بئل برود؛ اما همسرش هر بار بهانه‌هایی می‌آورد. در نهایت، روزی زرقلم به شدت دلتنگ و ملول بود: «چشم‌به‌راه، گوش به صدا / فرزندم را انتظار می‌کشم / گفتمی که می‌آید، نیامد / آتش گرفته و می‌سوزم من / باغی هستم که بلبل ترکش کرده / چشمه‌ای هستم که خشک شده‌ام / چراغی روشن و بدون روغن هستم / از غمش به رختخواب افتادم من» (همان: ۵۰۲). علی قصاب با دیدن این حال همسرش مہیای سفر به چنلی بئل شد و قول داد که زرقلم را پیش پسرش ببرد. کوراوغلو نیز در همین روزها قصد داشت عیوض را پیش مادرش ببرد که ماجرای به زندان افتادن عیوض پیش آمد و در نهایت هم که کوراوغلو و اطرافیانش گمان کردند که آن فرد که قوچو مهدی به دستور محمود پاشا اعدام کرد، عیوض بوده است. زرقلم و همسرش در راه به کوراوغلو و دلاوران چنلی بئل برخورد کردند

که جنازه‌ای را می‌بردند که به گمانشان عیوض بود. زرقلم با دانستن این مطلب، شیون و گریه و زاری و ناله سر داد و در فراق و جدایی ابدی پسرش سوخت. پس از آن که عیوض با مرجان خانم و کانکان اوغلو سالم و تندرست برگشت، زرقلم با دیدن پسرش شادمان گردید و گویی دوباره زاده شد.

۱۴-۲. مرجان خانم

او خواهر پاشا و نامزد امیرخان، ولیعهد حاکم استانبول بود. چشمانی شهلا و زیبا داشت و چهره‌اش نیز زیبا و دلفریب بود.

عشق و ازدواج، شجاعت و خردمندی: اصلاً هم به این وصلت راضی نبود و آرزوهای امیرخان را برآورده نمی‌کرد. البته قبل از آن نیز نامزد شخصی به نام حسینعلی خان بود که قبل از عروسی کشته شد. شخصی به نام کانکان اوغلو برای پسران حسن خان کار می‌کرد و در آنجا عاشق مرجان خانم شد. اما تا او یجنبد مرجان خانم را برای حسینعلی خان نامزد کردند. او هرگز نتوانست مرجان خانم را فراموش کند و آتش عشق او، قلبش را می‌سوزاند. یک‌روز، نامه‌ای از مرجان خانم به او رسید: «در یک نگاه اختیاریم را / آن که از دستم گرفت تویی / صبر و قرارم را برده / آن که به درد انداخت تویی / آن که مرا به دریای غم انداخت / آن که به شهر دلم آتش زد / ای کاش یار من می‌شدی / به عهدهم درست وفادارم / گرفته کل اختیاریم را / آن که حرفش دروغ آمد تویی / بیچاره مرجان به برده تبدیل شد / با زور به پول فروختند / اگر صد تا چشم به دنبالم باشد / آخرش آن که یار شود تویی» (همان: ۴۷۵). کانکان اوغلو با این نامه بسیار آشفته شد و به‌سوی عمارت مرجان خانم رفت. در آنجا با حسینعلی خان درگیر شد و سپس برادران مرجان خانم هم سر رسیدند و خواستند که کانکان اوغلو را بکشند که مرجان خانم با درایت خود جلوی این اتفاق را گرفت و پنهانی نامه‌ای برای کانکان اوغلو بویو گلیشی نوشت: «بویو گلیشی، حالا کار از کار گذشته است. اگر به عهد خود وفاداری، در ایروان منتظر رسیدن تو هستم. من یا باید نصیب تو شوم و یا نصیب خاک سرد و سیاه» (همان: ۴۷۹). بعد او را به نامزدی امیرخان در آوردند؛ اما مرجان خانم راضی نبود و برای همین او به دنبال فرصتی بود تا کانکان اوغلو را بکشد تا بهانه مرجان خانم از بین برود. برای همین او همراه با عیوض قصد داشت کانکان را هم اعدام کند؛ چون برای نجات عیوض به زندان حمله کرده بود. مرجان خانم، کانکان اوغلو را نزد خود خواند و گفت: «بویو گلیشی، عزیز من، بگو ببینم باز هم اثری از عشق و محبت قبلی خود در وجودت باقی هست یا نه؟» (همان: ۴۸۰). کانکان اوغلو پاسخ داد: «عزیز دلم، محبت من نسبت به تو هر روز بیش از پیش فزونی می‌یابد» (همان). مرجان خانم سپس گفت که آن‌ها امشب می‌توانند به هم برسند و به کانکان اوغلو گفت: «باید با نزدیک‌ترین و مطمئن‌ترین دوستش شب به اینجا بیاید.» کانکان اوغلو که خودش قصد نجات عیوض از زندان را داشت و از نقشه مدبرانه مرجان خانم برای فراری دادن عیوض بی‌خبر بود، گفت بعد از نصف شب سر قرار می‌آید. اما

مرجان خانم با اصرار زیاد نقشه او را فهمید و شادمان شد و گفت: «باید عیوض را نجات بدهیم و همراه او چنلی بئل برویم.» پس از آن نقشه‌ای را طراحی کردند و از زیرزمین خانه مرجان خانم راهی را به سمت زندان باز کردند و به عیوض رسیدند؛ اما نزدیک صبح بود و عیوض حاضر نشد آن‌ها را به خطر بیندازد. سپس گفت افرادی برای نجات من خواهند آمد، حواستان باشد به آن‌ها خبر بدهید. اما بعد، کانکان اوغلو را دستگیر کردند و به همان زندان انداختند. مرجان خانم، امیرخان، نامزدش را با زیرکی گول زد و مست کرد. بعد جای او را با عیوض در زندان عوض کردند. سپس با عیوض و کانکان اوغلو سوار اسب شدند و به سوی چنلی بئل رهسپار شدند. پس از ماجراهای بسیار که گفتش در این سخن نمی‌گنجد کوراوغلو برای کانکان اوغلو و مرجان خانم جشن عروسی گرفت و پس از کش و قوس‌های فراوان ازدواج کردند.

۳. نتیجه‌گیری

منظومه کوراوغلو داستانی سرشار از دلآوری‌ها و رشادت‌هاست که قهرمان آن (کوراوغلو) یاور ستم‌دیدگان و رنج‌دیدگان است. بانوان نیز از ستم و ظلم حاکم‌ها، پاشاها و خان‌ها به ستوه آمده‌اند و از طرفی دیگر شیفته دلآوری‌های مردانی هستند که هدفشان نجات قشر فرودست از دست حکومت‌ها و افراد ظالم است تا بلکه نفسی آسوده بکشند. نگار، دختر حاکم استانبول نخستین زنی است که با شنیدن آوازه کوراوغلو طی نامه‌ای از وی می‌خواهد تا او را به سرزمین چنلی بئل ببرد. او بسیار مدبر و خردمند است و همیشه سنجیده رفتار می‌کند و با درایت خویش، راه رفتن به چنلی بئل را آسان‌تر کرده، با عشقی پاک با کوراوغلو ازدواج می‌کند. زنان دیگر همچون تلی خانم، مرجان خانم، محبوب خانم و... نیز مانند نگار، نامه‌ای را به چنلی بئل می‌فرستند و با آمدن دلآوری از چنلی بئل و اثبات شجاعت و مردانگی، به چنلی بئل می‌روند و ازدواج می‌کنند. برخی از بانوان نیز به چنلی بئل پیک نمی‌فرستند و بر حسب نیکبختی یا به صورت اتفاقی با دلاوران چنلی بئل آشنا می‌شوند و پس از رفتن به چنلی بئل، در آنجا ازدواج می‌کنند. مؤمنه خانم از محدود بانوانی است که اولاً کوراوغلو آوازه او را شنیده، به سرزمین بانو رفته، او را از پدرش خواستگاری کرده، با او عروسی می‌کند؛ ثانیاً به خاندان و سرزمین خود وفادار بوده و به چنلی بئل نمی‌رود و کوراوغلو از وی صاحب پسر می‌شود. زیبایی، خرد و تدبیر، رفتار سنجیده توأم با دوراندیشی، عشق پاک و به‌دوراز هوس و گاهی اهل رزم و جنگ‌بودن، از ویژگی‌های مشترک بانوان این منظومه است. به طور کلی زنان را در این منظومه می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته نخست که نقشی پررنگ و برجسته و نمایان دارند و شجاعت، وفاداری به رسم و رسوم اجتماعی و ملی، خردورزی و غیره از صفات بارز این گروه از بانوان است؛ مانند نگارخانم، مؤمنه خانم، محبوب خانم؛ دسته دوم، زنانی که نقش چندانی ندارند و در روند داستان، حضور معمولی دارند؛ نظیر قاراباش، لیلی خانم، دنیاخانم و دیگران.

منابع

- بلاغی اینالو، علی (۱۳۹۸). نگاهی دیگر به جایگاه زن در شاهنامه فردوسی، پویش در آموزش علوم انسانی، ۵ (۱۷)، ۱۰۹-۱۲۵. Dor:20.1001.1.27172260.1398.5.17.9.3
- بهرنگی، صمد (۱۳۴۸). مجموعه مقاله‌ها. تبریز: انتشارات شمس.
- بهرنگی، صمد (۱۳۸۷). کوراوغلو و کچل حمزه. تبریز: انتشارات بهرنگی.
- حمیدیان، سعید، تقوایی، شیرین، و طهماسب، فرهاد (۱۴۰۱). تحلیل تطبیقی نقش زنان در تراژدی‌های فرزندکشی در اساطیر مختلف. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، ۱۵ (۸۲)، ۱-۲۱. DOI:10.22034/bahareadab.2023.15.6565.
- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۹۵). زنان در شاهنامه. ترجمه احمد بی‌نظیر. تهران: نشر مروارید.
- رسمی، عاتکه (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو. فرهنگ و ادبیات عامه، ۱ (۲)، ۲۵-۵۲. Dor:20.1001.1.23454466.1392.1.2.6.4
- رسمی، عاتکه، و رسمی، سکینه (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو. ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، ۱۱ (۴۰)، ۲۰۹-۲۳۷. Dor:20.1001.1.20084420.1394.11.40.7.9
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۶۸). کوراوغلو در افسانه و تاریخ. تبریز: نشر نیما.
- طهماسب، محمدحسین (۱۴۰۰). حماسه کوراوغلو. ترجمه ولی راعی. تبریز: نشر اختر.
- کرمی، محمدحسین، و حسام‌پور، سعید (۱۳۸۴). تصویر و جایگاه زن در داستان‌های عامیانه «سمک عیار» و «داراب نامه». علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ۲۲ (۱)، ۱۲۵-۱۳۶.
- کریمی، محمدرضا (۱۳۸۱). سیمای زن در فرهنگ و ادب آذربایجان. تهران: اندیشه نو.
- یوسفی، عزیزه (۱۳۹۹). زن در قصه‌های آذربایجان. میانه: دانشگاه آزاد اسلامی.
- یوسفی، عزیزه (۱۴۰۰). زنان قصه‌های دیار آذربایجان و نام‌هایشان. روان‌شناسی فرهنگی زن، ۱۳ (۴۸)، ۹۹-۱۱۲. DOR: 20.1001.1.20088426.1400.12.48.8.3.